

تأثیرپذیریهای سهروردی از حدیقه سنایی در آفرینش داستانهای رمزی

و تفاوت مصداق پیر در نظرگاه این دو در ماجرای «دیدار با پیر»

دکتر مریم حسینی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا

چکیده

موضوع این مقاله بررسی میزان تأثیر اشعار حدیقه سنایی بر داستانهای رمزی سهروردی است. در این مطالعه و بررسی نشان داده می‌شود که چگونه اندیشه‌های فیلسوفانه و تصویرهای شاعرانه سنایی در این کتاب، موجب می‌شود سهروردی در نگارش رساله‌های رمزی خود چون آواز پر جبرئیل، عقل سرخ، رساله مونس العشاق از آنها سود ببرد و از ابیات حدیقه در میان داستانهایش استفاده کند.

بحث دیگر این مقاله در تفاوت دیدگاه این دو در مصداق پیر است. بخش مرکزی رساله‌های رمزی را ماجرای دیدار با پیر در برمی‌گیرد. در نظام فلسفی سهروردی، پیر، نمایش عقل فعال در حکمت مشاء و جبرئیل در نظرگاه دینی است. در طبقه‌بندی سنایی از عالم، مطابق نظر نوافلاطونیان این نفس کلی است که با سالک دیدار می‌کند و راهنمای او می‌شود. در واقع، سنایی در حدیقه و سیر العباد، نفس کلی را به عنوان واسطه فیض رسانی عقل کل به عالم ماده معرفی کرده است در حالی که سهروردی از نظر حکمای مشاء در این مورد سود می‌جوید.

شیوه مطالعه در این تحقیق، مقایسه تطبیقی است که بین ابیات حدیقه سنایی با داستانهای رمزی سهروردی چوه عقل سرخ، آواز پر جبرئیل، مونس العشاق صورت می‌گیرد.

کلید واژه: سنایی، سهروردی، حدیقه سنایی، داستانهای رمزی، پیر در عرفان، نفس کلی و عقل فعال.

مقدمه

شیخ شهاب الدین سهروردی (متوفی ۵۸۷ هجری) چهره برجسته تفکر اشراقی و از مهمترین کسانی است که در انطباق و نزدیک کردن فلسفه به تصوف اسلامی سعی کرده است. وی راهی تازه در طریق تفکر عارفانه ایجاد می‌کند. سهروردی، عقل را در کنار اشراق می‌نشانند و انسان کامل را حکیم متأله می‌داند؛ یعنی کسی که در خردگرایی و روحانیت تمام است.

پیش از سهروردی کسی که حکمت حکیمان را با اندیشه‌های عارفانه تلفیق کرد، حکیم شاعر عارف سنایی غزنوی (متوفی ۵۲۹ هجری) است. سنایی اندکی قبل از تولد سهروردی در گذشته بود. منطقی به نظر می‌رسد که سهروردی با آثار سنایی آشنایی داشته و احتمالاً از اندیشه‌ها و اشعار او در رساله‌های خود استفاده کرده باشد. تاکنون به این تأثیر و تأثر اشاره‌ای نشده است و خوانندگان آثار سهروردی غافل از این بوده‌اند که سراینده بسیاری از ابیاتی که در ضمن متون فارسی رمزی سهروردی آمده، سنایی است.

بودن ابیات متعددی از سنایی در میان رساله‌های رمزی سهروردی از نفوذ اندیشه و تفکر سنایی بر وی حکایت می‌کند. سهروردی نه تنها از اشعار سنایی استفاده می‌کند، بلکه آنجا که می‌خواهد از دیدار سالک با عقل عاشر یا عقل سرخ سخن بگوید از تعبیرات و ترکیباتی سود می‌جوید که سنایی در حدیقه در بیان همین مطلب آورده است.

توجه فراوان سهروردی به ابیات متعدد دیوان سنایی و حدیقه نشانگر این است که وی از دولت پیز غزنه بهره‌ها برده است. در بستان القلوب، سهروردی به ابیاتی از سنایی استشهاد می‌کند و در بحث مردن اختیاری، پس از نقل حدیثی از پیامبر اکرم، که

تأثیرپذیریهای سهروردی از حدیقه سنایی در...

می فرماید: "تمام عینی و لاینام قلبی"، بیتی از سنایی را با ذکر نام او می آورد:
«و خواجه حکیم سنایی گوید رحمه الله علیه:

بمیرای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی

که ادريس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما»

(سنایی، ۱۳۶۴، ۵۲؛ سهروردی، ۱۳۷۳، بستان القلوب / ۳۹۵)

جای دیگر در همان کتاب می نویسد:

«پس چون از این صفت دورتر شوند، علم و شوق زیادتر گردد و علم و شوق از صفات ملائکه است؛ پس به ملائکه نزدیک شود بلکه ملکی گردد؛ چنانکه سنایی گوید:

تو فرشته شوی از جهد کنی از پی آنک
برگ توست که گشتست به تدریج اطلس»

(سنایی، ۱۳۶۴، ۳۰۸؛ سهروردی، همان، بستان القلوب / ۳۹۷)

این بیت یکی از ابیات قصیده‌ای در دیوان سنایی با این مطلع است:

درگه خلق همه زرق و فریب است و هوس
کار درگاه خداوند جهان دارد و بس

(سنایی، ۱۳۶۴، ۳۰۸)

که سهروردی آن را در رساله یزدان‌شناخت می آورد (سهروردی، ۱۳۷۳، ۴۳۷)

در ذیل بعضی دیگر از ابیات سنایی در حدیقه یا دیوان، که مورد توجه و استفاده

سهروردی قرار گرفته است، می آید:

در رساله عقل سرخ:

به تیغ عشق شو کشته که تا عمر ابدیابی
که از شمشیرویحیی نشان ندهد کسی احیا

(سنایی، ۱۳۶۴، ۵۳؛ سهروردی، ۱۳۷۳، عقل سرخ / ۲۳۸)

در رساله فی حقیقه العشق:

عشق هیچ آفریده را نبود
عاشقی جز رسیده را نبود

(سنایی، ۱۳۸۲، ۲۲۸؛ سهروردی، ج ۳ / ۱۳۷۳، ۲۸۷)

هرچه آنجایگه مکان دارد
تا به سنگ و کلوخ جان دارد

(سهروردی، همان)

سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندریمن

(سنایی، ۱۳۶۴، ۴۸۵؛ سهروردی، ۱۳۷۳، ۲۹۱)

در صفیر سیمرخ:

چون ندیدی همی سلیمان را
تو چه دانی زبان مرغان را

(سهروردی، ۱۳۷۳، ۳۱۶)

در بستان القلوب:

تو به گوهر و رای دو جهانی چه کنم قدر خود نمی‌دانی
(سنایی، ۱۳۸۲، ۲۰۶؛ سهروردی، ۱۳۷۳، ۳۷۱)

بمیرای دوست پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی
که ادريس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما
(سنایی، ۱۳۶۴، ۵۲؛ سهروردی، ۱۳۷۳، ۳۹۵)

توفرشته شوی از جهد کنی از پی آنک
برگ تو دست که گشتست به تدریج اطلس
(سنایی، ۱۳۶۴، ۳۰۸؛ سهروردی، ۱۳۷۳، ۳۹۷)

در یزدان شناخت:

چو تن جان را مزین کن به علم دین که زشت آید
درون سو شاه عربان و برون سو کوشک در دیا
(سنایی، ۱۳۸۲، ۵۶؛ سهروردی، ۱۳۷۳، ۴۰۶)

توفرشته شوی از جهد کنی از پی آنک
برگ تو دست که گشتست به تدریج اطلس
(سنایی، ۱۳۶۴، ۳۸؛ سهروردی، ۱۳۷۳، ۴۳۷)

نقد و بررسی

سنایی پیش از سهروردی ماجرای دیدار با پیر (عقل فعال) را به تبع داستانهای رمزی ابن سینا می‌نویسد و رساله‌ای مستقل به نام سیرالعباد من المبدأ الی المعاد می‌آفریند. هم‌چنین در فصلی از حدیقه نیز از دیدار با «عقل فعال» یا «نفس کل» سخن می‌گوید. در حدیقه فصلی با عنوان "در تشبیه شب و صفت پیر" وجود دارد که از بخشهای جالب توجه این کتاب است. قهرمان داستان، خود شاعر است که طی دیداری با فرشته راهنما یا عقل فعال سخن می‌گوید. منظومه سیرالعباد من المبدأ الی المعاد هم منظومه‌ای رمزی است و شاید بتوان گفت اولین منظومه رمزی ادب فارسی در دیدار با عقل فعال است. عموم داستانهای رمزی ادب فارسی، که ابن سینا و سهروردی نمایندگان اصلی آنها به نثر نوشته شده است، اما سنایی برای نخستین بار روایتی از دیدار شخص خود با پیر نورانی به شعر دارد. پیر، استاد راهنمایی است که از عالم مثال برای هدایت و راهنمایی سالک آمده تا او را به جایگاه برتر او، که در عالم ملکوت است، رهنمون شود. شیوه بیان این داستان، همچو دیگر رساله‌های رمزی، استفاده فراوان از نماد و سمبل است. جالب اینکه در مقایسه عناصر داستانی این روایتها خواهیم دید که سهروردی در داستانهای خود از شماری از نمادهایی استفاده کرده که سنایی در ابیات خود از آنها سود جسته است.

تأثیرپذیریهای سهروردی از حدیقه سنایی در...

در سیر العباد من المبدأ الی المعاد، سنایی از فرشته‌ای سخن می‌گوید که با سیمای پیر نورانی ظاهر می‌شود:

روزی آخر به راه باریکی
پیرمردی لطیف و نورانی
شمرمروی و لطیف و آهسته
دیدم اندر میان تاریکی
همچو در کافری مسلمانی
چست و نغز و شگرف و بایسته

(سنایی، ۱۳۶۰، ۲۱۹)

سنایی در دیوان هم از دیدار با پیر سخن می‌گوید. غزل زیر نمونه‌ای از یکی از این اشعار است:

از خانه برون رفتم من دوش به نادانی
از کوه فرود آمد زین پیری نورانی
تو قصه من بشنو تا چون به عجب مانی
پیداش مسلمانی در عرصه بلسانی....

(سنایی، ۱۳۶۴، ۶۶۶)

و یا در غزلی دیگر گوید:

در کوی ما که مسکن خوبان سعتری ست
از باقیات مردان پیری قلندری است

(سنایی، ۱۳۸۷، ۲۲)

دکتر پورنامداریان درباره این پیر با فرشته راهنما می‌نویسد: «این فرشته راهنما یا نفس عاقله درباره اصل آسمانی خود و اسارتش در جهان خاک و ماده به فرمان پدر از بهر مصلحتی سخن می‌گوید؛ سخنی که بی صوت و حرف است و سرانجام از سالک دعوت می‌کند که برای آنکه خود و او را از غم مشتی بهیمه و دد رها سازد و از دام خاک آزاد گردد، شاخ او را گیرد و پای او باشد و سالک می‌پذیرد و به همراه او عزم سفر به عالم روحانی می‌کند.... این سفر از عالم جسم و خاک شروع می‌شود و به سوی افلاک و عقل کل ادامه می‌یابد و در عالم عقل کل با فرشتگان و یا عقلهای روحانی دیدار می‌افتد» (پورنامداریان، ۱۳۷۴، ۲۷۰ تا ۲۷۱).

در داستانهای رمزی ادب فارسی چون حی بن یقظان ابن سینا و عقل سرخ و آواز پرجبرئیل سهروردی، عارف سالک با پیری ملاقات می‌کند که از عالم مثال برای هدایت و راهنمایی طالب کوشایی آمده که همواره در تلاش برای یافتن راه رهایی و نجات از زندان تن و عالم خاکی است. در این ملاقات، پیر رمزهایی از عالم غیب را در اختیار سالک می‌گذارد و وی را تعلیم حکمت می‌دهد. وی به پرسشهای عرفانی و فلسفی او پاسخ می‌گوید و او را در طی این مسیر هدایت می‌کند. از سخنان پیر برمی‌آید که او از مردمان این سرا و سرزمین نیست و تعلق او به عالم بالاست. جایگاه او در حد فاصل

میان عالم افلاک و عالم زمین در محلی به نام عالم مثال قرار دارد که در آن سرزمین، ارواح با آزادی در حرکت هستند و می‌توانند گردش در عوالمی غیر از عالم تن و جسم داشته باشند. این فرشته-فیلسوف در حکمت مشایی همان عقل فعال یا عقل عاشر است که آخرین عقل در سلسله مراتب آفرینش است. در شرع و دین، همان جبرئیل یا روح القدس است که در معراج پیامبر او را همراهی می‌کند و فرشته وحی نیز هست.

مصدق پیر در حدیقه و آثار سهروردی

در حدیقه هم شاهد یکی از این دیدارها هستیم که گویی در اندیشه فلسفی سنایی، دیدار با "نفس کلی" است. در نظام فلسفی سنایی، اول صادر از حق، عقل کل یا عقل اول است. از این عقل، نفس کلی صادر می‌شود که دوم مرتبه وجود است. آفرینش همه هستی و همه موجودات به این مرتبه متعلق است. نفس کل به امر الهی از جانب حق مأمور عالم زمین است. وی هدایت و راهنمایی همه انسانها را برعهده دارد. نظر سنایی درباره ترتیب آفرینش و تکوین عالم به آراء اخوان الصفا و اسماعیلیه نزدیکتر است تا نظریه‌های فلسفی ابن سینا و فارابی. در این نظام، آفرینش با «امر» آغاز می‌شود. به این ترتیب پس از خداوند، امر، مهمترین جایگاه را دارد و عقل کل و نفس کل پس از آن قرار می‌گیرد. وی همه هستی را از چشمه فیاض «امر» حق تعالی می‌شمارد.

حق ← امر ← عقل کل ← نفس کل

آنچه زاید زعالم از امر است وانچه گوید نبی هم از امر است

(سنایی، ۱۳۸۲، ۴۴)

هرچه در زیر امر جبارند همه بر وفق امر برکارند

(سنایی، ۱۳۸۲، ۴۴)

خرد و جان و صورت مطلق همه از امر دان و امر از حق

(سنایی، ۱۳۸۲، ۴۵)

سنایی در فصل «امر»، عقل را به قلم و نفس را به دفتر حق تعالی تشبیه می‌کند. گویی عقل کل، اسباب اجرای امر پروردگار است. مطابق نظر سنایی در هرم آفرینش پس از عقل کل، نفس کلی قرار دارد. در باور سنایی، نفس کلی اولین مخلوق است و عقل کلی، اولین مبدع. سنایی رابطه عقل و نفس را به رابطه مصطفی و صدیق تشبیه می‌کند:



تأثیرپذیریهای سهروردی از حدیقه سنایی در...

کدخدای نبی مرسل او / عقل ثانی و نفس اول او
از پی استفادت و تحقیق / عقل کل مصطفی و او صدیق
(سنایی، ۱۳۸۲، ۱۱۵)

در ترتیب نظام آفرینشی که سنایی ارائه می‌کند، این نفس کلی است که با موجودات عالم کون و فساد در ارتباط است و موجبات آفرینش ایشان را فراهم می‌کند. نفس کلی واسطه فیض رسانی عقل کل به عالم فرودین و ماده است. سنایی نفس کلی را به حجت خداوند در جزیره ناسوت تشبیه می‌کند:

من ز درگاه خازن ملکوت / حجتم در جزیره ناسوت
(سنایی، ۱۳۸۲، ۱۲۲)

ترتیب آفرینش از نظر سنایی در ابیات زیر بیان شده است:

پدر و مادر جهان لطیف / نفس گویا شناس و عقل لطیف
زین دو جفت شریف طاق مباحش / و اندرین هر دو اصل طاق مباحش
گرشان بعد امر بیرستند / این دو گوهر سزای آن هستند
(سنایی، ۱۳۸۲، ۱۱۳)

و در جای دیگر گوید:

قابل نور امر شد به همه / در خور خود نه درخور کلمه
(سنایی، ۱۳۸۲، ۱۱۰)

یا:

عقل در بند امر بنشسته / نفس در شوق عقل درجسته
(سنایی، ۱۳۸۲، ۱۱۶)

در بیت دیگری سنایی به جای امر، واژه فرمان را به کار می‌برد:

تا فرود آمد از در فرمان / عقل بر نفس و نفس بر انسان
(سنایی، ۱۳۸۲، ۱۰۸)

این نظریه با نظریه ارسطویی که معتقد است پس از آفرینش عقل اول (عقل کل) عقول نه‌گانه به ترتیب پیدا می‌شوند، منافات دارد. مطابق این نظریه، که ابن سینا هم به آن اعتقاد دارد در عالم وجود، ده عقل موجود است که از این میان عقل کل، عقل اول است و عقل دهم، عقل فعال و همان وظیفه‌ای را که نفس کلی در برابر آفرینش موجودات مادی دارد، عقل فعال یا عاشر انجام می‌دهد. «با تعقل باری تعالی در خود عقل اول، که اولین فیض مبدأ و ممکن بالذات است، پدید می‌آید. با تعقل ذات باری،

عقل اول، عقل دوم را افزایه می‌کند و عقل دوم به نوبه خود با تعقل خود عقل سوم را ایجاد می‌کند. به این ترتیب سلسله مراتب عقول تکوین می‌یابد که با عقل دهم، که واهب الصور و مدبر عالم کون و فساد است و عقل فعال نامیده می‌شود، پایان می‌پذیرد.^۱ سهروردی در بسیاری از نوشته‌ها و از جمله داستانهای رمزی خود به همین شکل، صدور کثرت از وحدت و پیدایش عقول عشره و نفس و افلاک اشاره دارد... در موضوع معرفت، هم از نظر ابن سینا و هم از نظر سهروردی عقل فعال دخالت دارد. «عالی‌ترین درجه معرفت برای انسان آن است که نفس ناطقه انسانی خود را مستعد اتصال به عقل فعال کند» (پورنامداریان، ۱۳۷۴، ۲۶۳).

ترتیب آفرینش از نظر حکمای مشاء:

حق ← عقل اول ← عقل دوم و نفس اول ← عقل سوم و نفس دوم
عقل چهارم و نفس سوم ← عقل پنجم و نفس چهارم ← عقل ششم و نفس پنجم
عقل هفتم و نفس ششم ← عقل هشتم و نفس هفتم ← عقل نهم و نفس هشتم
عقل دهم (عقل فعال) و نفس نهم ← عالم طبیعت و هیولی

در رساله‌های رمزی ابن سینا و سهروردی مقصود از پیر، عقل فعال است که مطابق نظر حکمای اشراق، واسطه بنی عالم لاهوت و ناسوت است و توانایی دخل و تصرف در عالم فرودین را دارد. اعتقاد سهروردی در داستانهای رمزی در بیان ترتیب نظام آفرینش مطابق نظر مشاییان و ارسطو و ابن سیناست. او اعتقاد دارد که از عقل اول یا عقل کل، نه عقل دیگر صادر می‌شود که در مجموع عقول عشره را تشکیل می‌دهند. او بارها در رساله‌های خود به این نظر اشاره کرده است. به همین دلیل مصداق پیر در رساله‌های او عقل عاشر، عقل دهم و یا عقل فعال است. «در رساله آواز پر جبرئیل قهرمان داستان با ده پیر خوش‌سیما دیدار می‌کند که همان عقول عشره هستند. ولی پیری که با وی سخن می‌گوید دهمین یا آخرین پیر است که همان عقل عاشر یا عقل فعال است» (همان). در رساله الابراج هم تعداد پیران را ده می‌شمارد: «فإذا صاحب هذه العشر الکرام البرره...» (سهروردی، ۱۳۷۳، ۴۷۰).

همانندیهای عناصر داستانی روایت‌های سهروردی و سنایی در دیدار با پیر
۱. زمان وقوع داستان

جالب اینکه بسیاری از این واقعه‌ها در پایان شب و هنگام شبگیر اتفاق می‌افتد؛ آن زمان که

تأثیرپذیریهای سهروردی از حدیقه سنایی در...

عالم و عالمیان در خوابند و حواس و قوت‌های انسانی از کار فرو مانده‌اند. سنایی در حدیقه پس از توصیف شبی ظلمانی به زمان طلوع خورشید و صبح صادق نزدیک می‌شود. در این زمان است که پیر روی می‌نماید:

اندر آمد چو ماه در شبگیر
انعم الله صباح گویان پیر
(سنایی، ۱۳۸۲، ۱۱۹)

در سیر العباد نیز، پیر را در میان تاریکی می‌بیند:

روزی آخر به راه باریکی
دیدم اندر میان تاریکی
پیرمردی لطیف و نورانی
همچو در کافری مسلمانی
(سنایی، ۱۳۷۸، ۲۲)

در رساله عقل سرخ سهروردی صفت عقل فعال، سرخ بودن اوست و وقتی سالک از او درباره سرخی روی او می‌پرسد او پاسخ می‌دهد که این رنگ سرخ همچون رنگ فلق و شفق به واسطه قرار گرفتن میان نور و روشنائی است (سهروردی، ۲۲۸، ۱۳۷۳) و به این ترتیب به نوعی به ظهور خود در هنگام شبگیر اشاره می‌کند.

در رساله آواز پر جبرئیل داستان این گونه آغاز می‌شود:

«یک شبی غسق شبه شکل در مقعر فلک مینا رنگ مستطیر گشته بود و ظلمتی که دست برادر عدم است در اطراف عالم سفلی متبدد شده بود، ما را از هجوم خواب قنوطی حاصل شد. از سر ضجرت شمعی در دست داشتم، قصد مردان سرای ما کردم و آن شب تا مطلع فجر در آنجا طواف می‌کردم. بعد از آن هوس دخول خانقاه پدرم سانح گشت» (سهروردی، ۱۳۷۳، ۲۱۰).

در این داستان هم، زمان دیدار پس از نیمه شب و در اوایل روشن شدن روز است. در بیشتر داستانهای رمزی در ادبیات جهان، زمان دیدار با پیر، پایان شب و سحر است.

۲. مکان داستان

در طی این ملاقات در روایت سنایی، گفتگویی بین شاعر و پیر رخ می‌دهد که در آن، پیر درباره جایگاه خود و انسان سخن می‌گوید. پیر، عالم زمینی را خاکدان و هوس‌خانه می‌خواند؛ رباطی که جای هیچ شادی در آن نیست؛ سرای رنج و تعب است که همه چیز در آن حتی ماه و خورشید نیز روی به خرابی و فنا دارند.

خیز! کاین خاکدان سرای تو نیست
این هوس‌خانه ایست جای تو نیست

چه فکنی بیهده بساط نشاط
اندین صد هزار ساله رباط
گر قبای بقا نخواهی سوخت
برکش از سر قبای آدم دوخت
(سنایی، ۱۳۸۲، ۱۲۰)

در رساله آواز پر جبرئیل تعبیر سهروردی از این سرزمین (عالم دنیا) تعبیر قرآنی است که از آن در رساله الابراج هم استفاده می‌کند. آنجا که خداوند می‌فرماید: فاخرج من «القریه الظالم أهلها» (سهروردی، ۱۳۷۳، ج ۳/ ۲۲۳ و ۴۶۲). در حدیقه سرزمین سالک به کلبه تیره تشبیه شده است (ص ۱۲۰).

در سیرالعباد، پیرمرد نورانی خود را از قرار گرفتن در جایی برتر می‌داند و سرزمین خود را شهر قدم می‌نامد. شهر قدم سرزمینی است که سالک را به آن می‌خواند و خانه استخوانی توصیفی است که از عالم زمینی دارد:

سوی شهر قدم قدم بگذار
خانه استخوان به سگ بگذار
(سنایی، ۱۳۷۸، ۲۴)

اما آن‌گاه که سنایی از مولد و منشأ پیر می‌پرسد، وی در پاسخ می‌گوید که آفریده عالم لاهوت است و برای راهنمایی ساکنان عالم ناسوت آمده است. پس از آن به صورتی مشروح به توصیف آن ناکجا آباد، آن مدینه فاضله و آرمانشهر خود می‌پردازد:

گفت من دست کرد لاهوتم
فائد و رهنمای ناسوتم
تربتم گوهر است کانه‌ها را
موضع مرجع است جانها را
در جهانی که بخت جای من است
این جهان جمله زیر پای من است....
هرچه در صحن آن مکان دارد
تا به سنگ و کلوخ جان دارد
(سنایی، ۱۳۸۲، ۱۲۲)

بیت آخر که به جاننداری سنگ و کلوخ در عالم لاهوت اشاره دارد، مورد استفاده سهروردی در رساله فی الحقیقه العشق قرار می‌گیرد. بودن این بیت در یکی از رساله‌های سهروردی، این ظن ما را به یقین نزدیک می‌سازد که سهروردی در آفریدن رساله‌های خود از حدیقه سنایی بهره‌ها برده است. این بیت در این رساله این گونه ضبط شده است:

هرچه آنجا یگه مکان دارد
تا به سنگ و کلوخ جان دارد
(سنایی، ۱۳۸۲، ۱۲۲؛ سهروردی، ۱۳۷۳، فی حقیقه العشق، ۲۸۷)

سهروردی در این داستان به کوچکی و تنگی جایگاه خود در عالم دنیا با تعبیر حجره زنان اشاره می‌کند، ولی آن زمان که آگاه شده است و قصد دیدار با پدر و یا همان پیر را دارد به صحرائی می‌رود و در آنجا جماعت ایشان را مشاهده می‌کند (سهروردی، ۱۳۷۳، ۲۱۰).

تأثیرپذیریهای سهروردی از حدیقه سنایی در...

آنها هم محل زندگی خود را ناکجا آباد می نامند.

«پرسیدم که بی خورده بزرگان را کدام صوب تشریف داده اند. آن پیر که بر کناره صغه بود مرا جواب داد که ما جماعتی مجردانیم از جانب "ناکجا آباد" می رسیم. پرسیدم که آن شهر از کدام اقلیم است. گفت از آن اقلیم که انگشت سبابه آنجا را نبرد» (سهروردی، ۱۳۷۳، ۲۱۰). این همان تعبیری است که پیش از سهروردی، سنایی درباره جایگاه پیر به کار برده است. سنایی در حدیقه می گوید:

گفتم آخر کجاست آن کشور گفت از کسی و از کجا برتر
جای کی گویش که شهر خدای جای جان است و جان ندارد جای
(سنایی، ۱۳۸۲، ۱۲۲)

در رساله عقل سرخ وقتی سالک درباره جایگاه پیر می پرسد او می گوید که پس کوه قاف مقام اوست و جایگاه سالک هم آنجا بوده ولی او فراموش کرده است (سهروردی، همان، ۲۲۸-۲۲۹). این تعریف از جایگاه خود بسیار شبیه توصیفی است که سنایی در ابیات یاد شده از جایگاه پیر می کند.

۳. مقایسه توصیف پیر و سالک در حدیقه و آثار سهروردی

از مقایسه توصیفات سنایی و سهروردی از پیر می توان به میزان همانندی رؤیاهای این دو شاعر و فیلسوف پی برد. پیر در نظر هر دو شخصی نورانی، ساکن و آرام، مهربان و خوشخوی است که رویی چون ماه دارد. پیر خود را پدر جهان و جهانیان می داند و مرید را پسر خوانده خود می خواند. در زیر نمونه هایی از این توصیفها می آید:

اندر آمد چو ماه در شبگیر انعم الله صباح گویان پیر
کند خشمی و ساکن ارکانی تیز چشمی و ره فرادانی
روی چون آفتاب نوراندود جامه چون جامه سپهر کبود
ناگهانی تو گفستی بر آمد آفتابی ز حوض نیلوفر
(سنایی، ۱۳۸۲، ۱۱۹-۱۲۰)

در عقل سرخ سهروردی هم صفت پیر، نورانی بودن اوست. «گفت: من پیری نورانی ام» (سهروردی ۱۳۷۳، ۲۲۸). سهروردی در داستان آواز پر جبرئیل، پیر را این گونه توصیف می کند: «پیری را که بر کناره صغه بود قصد سلام کردم، انصاف را از غایت حسن خلق به سلام بر من سبق برد و به لطف در روی من تبسمی بکرد چنانکه شکل نواجذش در حلقه من ظاهر شد» (سهروردی، ۱۳۷۳، ۲۱۰). در سیر العباد هم پیر مرد روایت خوشرو و با محبت است:

زمانی از زمانه خوشروتر کهنی از بهار نو نوتر

(سنایی، ۱۳۶۰، ۲۲۰)

این پیر در حدیقه به ماه تشبیه شده است، (اندر آمد چو ماه در شبگیر) و می بینم که سهروردی نیز در رساله الابراج این پیر را «احسن و انور من البدر» توصیف می کند (سهروردی، ۱۳۷۳، ۴۲۹).

پیر در اولین برخورد با سالک با رویی خوش با او معارفه و در حق او لطف و مهربانی می کند و او را فرزند خود می خواند. با توجه به اینکه نسبت انسانها با عقل کل و یا نفس کل نسبت فرزند است، مفهوم این جملات دریافتنی است:

کیف اصبحت ای پسر خوانده ای به زندان و جاه درمانده

صفات دیگر پیر در فخری نامه، کند جسمی و ساکن ارکانی است که سهروردی در صفت او می نویسد: «سریع الانقباض بلاحرکه بطيء الانفعال بلاسکون» (همان، ۴۲۹-۴۳۰). در رساله عقل سرخ، پیر نورانی سالک را فرزند خود می خواند. «گفتم: ای جوان از کجا می آیی؟ گفت: ای فرزند این خطاب به خطاست».

سنایی هم رابطه بین پیر و خود را در روایت حدیقه رابطه پدر و فرزند می نامد:

کیف اصبحت ای پسر خوانده ای به زندان جاه درمانده

۴. عنصر گفتگو در داستانهای رمزی

در داستانهای رمزی، که در آنها سالک این توفیق را دارد که با پیر دیدار کند، (داستانهایی چون قصه غربه الغریبه و عقل سرخ و آواز پر جبرئیل و هم چنین روایت سنایی در حدیقه) همواره گفتگویی بین سالک و پیر روی می دهد و عنصر گفتگو (Dialogue) در این روایتها نقش مهمی دارد. در این گفت و شنیدها پیر به جایگاهی که از آن آمده است، اشاره می کند و از سالک که در دنیای زمینی (که مظهر پستی و تاریکی است) گرفتار آمده است می خواهد که راهی عالم برین شود و با تلاش و کوشش، خود را از این زندان و یا به تعبیر قرآنی آن قریه ای که اهل آن ظالم هستند نجات دهد. سالک از پیر، پرسشهایی در مورد آن عالم می کند و جویای حقایق آن سرزمین می شود. در این روایتها فعل گفت بیشترین کاربرد را دارد. در ابیات زیر دقت کنید:

گفتم ای ایزدت سرشته ز نور وی زعکس رخ تو دیو چو حور (ص ۱۲۰)

این چه جای چو تو جهان بین است گفت خود جایم از جهان این است

ص ۱۲۱

تأثیرپذیریهای سهروردی از حدیقه سنایی در...

گفتم ای جان پر از نکویی تو از کجایی مرا نکویی تو
گفت من دست کرد لاهوتم قائد و رهنمای ناسوتم

ص ۱۲۱

گفتم آخر کجاست آن کشور گفت: از کی و از کجا برتر

ص ۱۲۲

گفتمش با تو روزگار خوش است با تو خواهم که با تو کار خوش است

ص ۱۲۳

گفت چون با منی به رغبت پیر هرچه گویم به جان زمن بپذیر

ص ۱۲۴

از تعداد این ابیات می توان میزان جمله‌هایی را دریافت که بین پیر و سالک رد و بدل می شود. چهار بار سالک پرسش می کند و چهار بار پیر پاسخ می دهد. در این گفتگوها سالک همواره خواستار این است که دانسته‌های خود از پیر را افزایش دهد و پیر می خواهد تا او را به حقیقت رهنمون شود. پرسشهای سالک اینهاست: ای پیر اینجا چه می کنی؟ از کجایی؟ آن کشور را برای من توصیف کن؟ در پایان هم سالک اظهار سرسپردگی و تسلیم به پیر می کند.

بیشتر رساله‌های سهروردی هم شامل اطلاعاتی است که در گفتگو و سؤال و جوابهای میان پیر و مرید رد و بدل می شود. در رساله عقل سرخ و آواز پر جبرئیل، که بیشترین شباهت را از نظر ساختار به روایت سنایی دارد، می توان نمونه‌هایی از این گفتگو را یافت. در چند سطری که در بالا از قسمتی از کتاب آواز پر جبرئیل نقل افتاد، این ساختار گفتگویی مشهود است: «پرسیدم که بی خورده بزرگان از کدام صوب تشریف داده اند؟ آن پیر که بر کناره صفا بود مرا جواب داد که ما جماعتی مجردانیم از جانب "ناکجا آباد" می رسیم. پرسیدم که آن شهر از کدام اقلیم است؟ گفت از آن اقلیم که انگشت سبابه آنجا را نبرد. گفتم: بیشتر اوقات شما در چه صراف افتد؟ گفت: بدان که کار ما خیاطت است. پرسیدم این پیران چرا ملازمت سکوت می کنند؟ جواب داد که از بهر آنکه امثال شما را اهلیت مجاورت ایشان نباشد» (سهروردی، ۱۳۷۳، ۲۱۰).

نمونه‌ای از متن کتاب عقل سرخ:

«گفتم: ای پیر از کجا می آیی؟ از پس کوه قاف. گفتم: این جایگه چه می کردی؟
گفت: من سیاحم... گفتم: از عجایبها در جهان چه دیده‌ای؟ گفت: هفت چیز... گفتم:

مرا از این حکایتی کن. گفت: اول کوه قاف... پرسدیم که بدانجا راه چگونه برم؟ گفت راه دشوار است.»

نتیجه

با توجه به اینکه پیش از سهروردی، سنایی در منظومه سیرالعباد و در بخشی از کتاب حدیقه الحقیقه (با عنوان دیدار با نفس کلی) از ماجرای دیدار خود با پیر یا نفس کل و یا مطابق نظر سهروردی، عقل کل سخن می‌گوید، باید انتظار داشت که شیخ اشراق احتمالاً تحت تأثیر نگاه‌های استاد سخن عرفانی، سنایی قرار گرفته باشد. سهروردی در یکی از رساله‌های فارسی خود به نام بستان القلوب نام سنایی را ذکر می‌کند و به مناسبت دو بیت از قصاید وی را در میان مطالب خود جای می‌دهد. هم‌چنین با توجه به بودن شماری از ابیات حدیقه و دیوان سنایی در میان سایر رساله‌های رمزی سهروردی و همچنین بعضی اصطلاحات و واژگان شعر سنایی در این رساله‌ها می‌توان به این نتیجه رسید که سهروردی در آفرینش بخشهایی از انگاره‌های ذهنی و آفریده‌های رمزی و فلسفی خود، ریزه‌خور خوان سنایی بوده است. جای تردید نیست که سهروردی ابیات کتاب حدیقه در موضوع "دیدار با پیر" را مورد مذاقه و توجه قرار داده و از آن در رساله‌های خود برخوردار یافته است. نمونه‌ای از نزدیکیهای بسیار اشعار سنایی با سخن سهروردی در توصیفات است که سهروردی از پیر می‌کند. با کنار هم قرار دادن این تشبیه‌ها می‌توان گفت که سهروردی در بخش توصیف پیر، که در رساله‌های رمزی وی آمده از سنایی و تشبیهات وی استفاده کرده است. باید گفت در بیشتر رساله‌های سهروردی جای پای سخن سنایی دیده می‌شود. آنها که با اطلاق نام حکیم به سنایی به تسلط وی بر فلسفه و کلام صحه گذاشته‌اند، مسلماً به این جنبه‌های فلسفی آثار او توجه داشته‌اند. آثار سنایی هم خود گواهی مبرهن بر شایستگی نامیدن وی به صفت حکیم است. حکیمی که حکیم اشراق شیخ شهاب‌الدین سهروردی از آراء، اندیشه‌ها و تصویرهای شعری او در آفرینش داستانهای رمزی وی بهره بسیار برده است. نکته قابل توجه دیگر اینکه نظام فلسفی و فکری سنایی در ترتیب آفرینش مطابق نظرافلوپینیان^۲ است در حالی که با توجه به شواهد متنی به نظر می‌رسد این نظام فکری در اندیشه سهروردی مطابق اندیشه حکمای مشاء و ارسطوییان باشد.

پی‌نوشت:

۱. برای اطلاع تفصیلی از این بحث می‌توانید به کتاب نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت نوشته دکتر

تأثیرپذیریهای سهروردی از حدیقه سنایی در...

حسین نصر، ص ۳۰۸ به بعد و هم چنین کتاب سه حکیم مسلمان از همین نویسنده صفحه ۳۰ رجوع کنید.
۲. افطوطین و پیروان وی را می گویند.
۳. در زیر، منتخب ابیاتی که از این دیدار حکایت می کند، می آید، این دیدار با پیر در حدیقه طی ابیات ۲۱۲۸ تا ۲۱۷۵ روی می دهد:

دیدار با پیر در حدیقه

۱. اندر آمد چو ماه در شبگیر
 ۲. کند خشمی و ساکن ارکانی
 ۳. روی چون آفتاب نور اندود
 ۴. ناگهانی تو گفستی آمد بر
 ۵. دیده چون از نهاد من پر کرد
 ۶. کیف اصیحت ای پسر خوانده
 ۷. خیز! کاین خاکدان سرای تو نیست
 ۸. چه فکنی بیهده بساط نشاط
 ۹. گر قبای بقا نخواهی سوخت
 ۱۰. گفتم ای ایزدت سرشته ز نور
 ۱۱. بس بهی نفس و بس قوی نفسی
 ۱۲. این چه جای چو تو جهان بین است
 ۱۳. که عمارت سرای رنج بود
 ۱۴. جای گنج است موضع ویران
 ۱۵. تیرگی با عمارت است انباز
 ۱۶. گفتم ای جان پر از نکویی تو
 ۱۷. گفت من دست کرد لاهوتم
 ۱۸. تربتم گوهر است کانهارا
 ۱۹. در جهانی که بخت جای من است
 ۲۰. سنگ او گوهر است و خاکش زر
 ۲۱. قصرهایی درو بلند و شگرف
 ۲۲. بامشان چون فلک مسیح پذیر
 ۲۳. پل جیحون او سر ظالم
 ۲۴. گاوشان از برای دفع الم
 ۲۵. قوم او یک به یک سرافرازان
 ۲۶. همه مستغرق جمال قدم
 ۲۷. عنددلیبان روضه انسند
 ۲۸. عالمی سر بسر بدیع الحال
- انعم الله صباح گویان پیر
تیز چشمی و ره فرادانی
جامه چون جامه سپهر کبود
آفتابی ز حوض نیلسوفر
تاب در درج جزع پر در کرد
ای به زندان جاه درمانده
این هوس خانه ای ست جای تونست
اندین صد هزار ساله رباط
برکش از سر قبای آدم دوخت
وی زعکس رخ تو دیو چو حور
عقل و جانی، سری، دلی، چه کسی
گفت خود جایم از جهان این است
در خرابی مقام گنج بود
سگ بود سگ به جای آبادان
نور گرد خراب گردد باز
از کجایی مرا نگویی تو
قایم و رهنمای ناسوتم
موضع مرجع است جانها را
این جهان جمله زیر پای من است
بحر او انگبین و که عنبر
پاک چون آتش و سپید چو برف
بومشان همچو نقطه قارون گیر
وخش گه پای او دل عالم
نیزه بازی کنان چو شیر علم
قد چو امید ابلهان یازان
فارغ از نقش عالم و آدم
ساکنان حظیره قدسند
نقش او رهنمای خیر الفال

۲۹. بی‌عفونت زمینش از گل و دم
۳۰. هم زمینش زکوه و از گو دور
۳۱. کشورش روز و شب فزاینده
۳۲. هرچه در صحن آن مکان دارد
۳۳. من زدرگاه خازن ملکوت
۳۴. گفتم آخر کجاست آن کشور
۳۵. جای کی گویمش که شهر خدای
- بی‌عقوبت هوایش از تف و نم
هم هواش از حوادث الجودور
او و هرچ اندروست پابنده
تا به سنگ و کلوخ جان دارد
حجتم در جزیره ناسوت
گفت: از کی و از کجا برتر
جای جان است و جان ندارد جای
- منتخب ابیات از ۲۱۱۰ تا ۲۱۵۷

منابع

۱. پورنامداریان، تقی؛ رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
۲. سنایی، مجدود؛ *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*؛ تصحیح مریم حسینی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران: ۱۳۸۲
۳. -----؛ *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*؛ تصحیح مدرس رضوی؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.
۴. -----؛ *دیوان سنایی*؛ تصحیح مدرس رضوی؛ چ سوم، تهران: انتشارات سنایی، ۱۳۶۴.
۵. -----؛ *مثنوی‌های حکیم سنایی*؛ تصحیح سید محمدتقی مدرس رضوی؛ تهران: بابک، ۱۳۶۰.
۶. سهروردی، یحیی؛ *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*؛ تصحیح و مقدمه سید حسین نصر؛ چ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.
۷. شفیع‌کادکنی، محمدرضا؛ *دراقلیم روشنایی*؛ گزیده غزل‌های سنایی، چ چهارم، تهران: آگاه.
۸. مدرس رضوی، محمدتقی؛ *تعلیقات حدیقه الحقیقه*؛ تهران: علمی، ۱۳۴۴.
۹. غزالی، محمد؛ *احیاء علوم الدین*؛ ترجمه موبدالدین محمد خوارزمی؛ به کوشش حسین خدیو جم، چ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.
۱۰. نصر، سید حسین؛ *سه حکیم مسلمان*؛ ترجمه احمد آرام؛ شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران: ۱۳۶۱.
۱۱. -----؛ *نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت*؛ تهران: دهخدا، ۱۳۴۵.